But Shiang

Doesn't Want To Be A Villain!

TL: Ah Xia

My.Animes.ir

فصل دوم:
این یه اشتباه بود، واقعا یه عمل انتقام جویانه نبود!

قله یشم، قله اصلی کوه فوشی بود. در بالای کوه، آرایه ای باقی مانده از دوران باستان به نام آرایه لینگ چوان وجود داشت.

گفته اند که این آرایه توسط یک خدای بی همتا ساخته شده است. قصد اصلی آن این بود که مرزی باشد تا از صلح قلمرو جاودانه محافظت کند. بعداً، هنگامی که آن بی‌همتا درگذشت، تذهیب فوق العاده او با او از بین رفت. از فرقه های جاودانه ای که او در دوازده کوه پایه گذاری کرد، بیش از نیمی از آنها در جنگ بزرگ بین جاودانه ها و شیاطین، 500 سال پیش نابود شدند. تنها چهار کوه و هشت فرقه باقی مانده بود. در میان آنها، فرقه تیانشو لینگ چینگزی قوی ترین بود و فرقه پیشرو در قلمرو جاودانه بود.

قدرت آرایه لینگچوان با مرگ فرد بی همتا ضعیف شد و تنها هسته آرایه به کار خود ادامه داد. مرز محافظتی برای قلمرو جاودانه عملاً از بین رفت. با این حال، لینگ چینگزی همچنان از آن به عنوان آزمایشی ضروری برای شاگردان ارشد، برای غلبه بر موانع برای دستیابی به سطوح بالاتر در کشت استفاده می‌کرد.

از طریق درک بای فانلو از رمان، اساساً معادل یک امتحان آزمایشی بود. پس از انتقال به سطح بالاتر توسط ممتحن، پس از گذراندن آرایه، رهبر فرقه یون ژان، بهترین ابزار را برای پالایش مواد به دست می‌آورد که می‌تواند ابزار جادویی او بایلو را به سلاحی خداگونه تبدیل کند و باعث قدرتش شود. برای پیشرفت فوق العاده در یک روز این عالی بود.

البته طرح اصلی اینگونه پیش می رفت.

بای فانلو، که مجبور شده بود عقب برود و بسیار فراتر از توانایی خود پا پیش بگذارد، به درخشش های دوردست و نور آبی نگاه کرد.

او دو نفر را دید که در آسمان می جنگیدند، اما تشخیص هویت آنها دشوار بود. شاگردان سفیدپوش به قدری تحت تأثیر جریان باد قرار گرفتند که حتی نتوانستند به شیطان نزدیک شوند.

بای فانلو در مواجهه با میدان نبرد، آشفته بود، زیرا رمان سطح این دیو را مشخص نکرده بود. فقط توضیح می داد که چگونه بای فانلو اصلی شمشیر خود را گرفت و جانش را برای محافظت از یون ژان به خطر انداخت.

وانگ چونگیو در مقابل بای فانلو ایستاد و از نزدیک شدنش جلوگیری کرد.

«!» بای فانلو تازه برای اولین بار موفق به پرواز با شمشیر شده بود و تقریباً نمی توانست متوقف شود.

حالا میخوای جلوی من و بگیری؟

بای فانلو با فکر کردن به مکالمه ای که به تازگی اتفاق افتاده بود، بیشتر و بیشتر احساس کرد که با یک هم تیمی دردسرساز گیر افتاده است.

وانگ چونگیو: «شیشیونگ! جراحاتت درمان نشده، سعی نکن شجاع باشی!»

بای فانلو: «...من به شیزون به خاطر محبتش بدهی بزرگی دارم و شیدی من تو خطره، من...»

دوبار سرفه کرد و تظاهر به ضعف کرد.

بای فانلو اصلی نمی‌توانست ترسو باشد، زیرا می‌دانست که آن دو در مشکل هستند. بای فانلو نگران حفظ شخصیتش نبود، اما در این دنیای تزکیه جاودانه، اگر تفاوت بیش از حد آشکار بود، می ترسید که جعلی بودنش پی برده و برای بررسی روحش ببرند. اگر بفهمند روحش منتقل شده است...

اما صدایی در دلش فریاد می زد: *زود باش و جلومو بگیر! تو فقط باید سعی کنی یکم جلوی من و بگیری و من می تونم وانمود کنم که ضعف کردم و غش می کنم!*

به نظر می رسید وانگ چونگیو فریاد او را شنید: «شیشیونگ، تو... مهم نیست، بیا بدون معطلی با هم بریم اونجا!»

بای فنلو: «...»

یه بار کمک خواستم خدا جان... الان وقت شوخی کردن با منه؟

اما قبل از اینکه بتواند چیزی بگوید، ناگهان پای بای فنلو سبک شد. او ناگهان توسط نیروی عجیبی به هوا کشیده شد و بدنش به طور غیرقابل کنترلی بر خلاف میلش مورد استفاده قرار گرفت و به وسط میدان جنگ برده شد.

«شیشیونگ!» وانگ چونگیو به جلو نگاه می کرد اما نتوانست به موقع واکنش نشان دهد. فقط نوک انگشتانش گوشه عبای بای فنلو را می کشید.

بای فانلو پرواز وانگ چونگیو با شمشیرش را تماشا کرد، اما سایه سیاهی او را از آن دور کرد. سایه به شکل مار درآمد و در یک لحظه به دور کمر بای فانلو پیچید.

فشاری ناگهانی به شکمش وارد شد و بای فانلو احساس کرد که اندام های داخلیش شروع به جابجایی کرده اند. سپس سایه سیاه به دو قسمت تقسیم شد، سپس از دو به سه تقسیم شد، تا زمانی که به قطعات بی شماری تقسیم شد، دید او را محاصره کرد و کاملاً تار شد تا اینکه فقط تاریکی را دید.

حس قدرتمند بحران، بای فانلو را فراگرفت. این دیو از بای فانلو اصلی دستور نمیگرفت؟ این بازی خیلی واقع بینانه بود!

«موئر! بگیر!»

این صدای لینگ چینگزی بود. سپس دستش سرد شد چون ردای آبی از میان مه سیاه شکست و دور مچش پیچید. بای فانلو ناخودآگاه آن را درک کرد و لباسی که در دستش بود قبل از تبدیل شدن به خنجر صدایی بلند درآورد. تیغه را به سمت بیرون کشید و مه سیاه بلافاصله پراکنده شد.

بای فانلو بسیار خوشحال شد و با ضربه ای دیگر به سمت کمرش ادامه داد و مه سیاه را به دو قسمت تقسیم کرد. شکل به سرعت کوتاه شد و دوباره به شکل اصلی یک مار سیاه تبدیل شد و سعی در فرار داشت...

بای فانلو تا قبل از دیدن یک سایه تاریک در هوا تعقیبش کرد. شکل انسان به طور مبهم قابل مشاهده بود. این دیوی بود که برای حمله آمده بود.

«چقدر بی پروا. بدون محافظت از بینگ ژویی، بیا ببینیم چقدر می تونی دووم بیاری.» صدای سایه در مه تاریک طنین انداز شد.

وقتی بای فانلو شنید که او می گوید "بینگ ژویی"، بلافاصله متوجه شد که سلاح جادویی لینگ چینگزی در دست اوست که می تواند انرژی شیطانی را تجزیه کند. بعدها حتی بای فانلو اصلی نیز توسط آن مجروح شد.

دیو بدون اینکه منتظر بماند تا بای فانلو در موردش فکر کند، قدرتش را جمع کرد و موج دیگری از حملات را روانه کرد که به لینگ چینگزی، در زیر سکوی گرد بود، برخورد کرد.

جوانی آبی پوش، پشت لینگ چینگزی وسط سکوی گرد نشسته بود و موهایش در باد می پیچید. او نمی‌توانست صورت مرد را به وضوح ببیند، اما می‌توانست نورهای طلایی را ببیند که از بالای سرش می‌آیند، حلقه می‌شوند و در سراسر بدنش شناور می‌شوند.

او حتی نیازی به حدس زدن نداشت تا بداند که قهرمان مرد یعنی یون ژان است.

قلب بای فانلو تپید.

لینگ چینگزی با دست چپ جلوی سینه‌اش را مهر و موم کرد و دست راستش را تکان داد. یک سد دفاعی در مقابلشان ظاهر شد و از آن دو محافظت کرد. سپس، بای فانلو تنها توانست صدای رعد و برق های بلند را بشنود، زیرا دو رنگ آبی و مشکی در نبرد قرار گرفتند.

وقتی جریان باد پراکنده شد، بای فانلو صدای خنده تمسخرآمیزی از سایه شنید و لینگ چینگزی قدم بزرگی به عقب برداشت.

در آن لحظه، خون از گوشه لبش بیرون ریخت.

ناموسا چطور ممکنه؟

بای فانلو ناامیدانه ذهنش را برای یافتن طرح اصلی جستجو کرد. هیچ موردی وجود نداشت که لینگ چینگزی بینگژویی را رها کرده و مجروح شود.

اگر این اتفاق ادامه پیدا کند و دیو لینگ چینگزی را بکشد و قهرمان مرد بمیرد، آیا این بدان معنا نیست که با او هم همین کار را می‌کند؟

این چه دیو عنیه، چطور اینقدر قدرتمندههه؟!

بای فانلو در مورد جمله سیستم "توسعه طرح اجتناب ناپذیره" فکر کرد. در ذهنش جنگی در جریان بود. آیا لازم بود برود بالا و آنها را نجات دهد؟ آیا شیطان آنقدر سخاوتمند خواهد بود که اگر صورتش را نشان دهد، حملاتش را متوقف کند؟

«ژن یوان جاویدان، لینگ چینگزی، مگه تو چیزی بیشتر از این نیستی؟» دیو او را مسخره کرد.

مه سیاه در کف دستش که به سختی قابل رویت بود مثل طوفان جمع شد. باد در اطرافش شدید و شلاق مانند بود و ابرهای باقی مانده در اطرافشان مانند جوهر سیاه شده بودند. شیطان به وضوح در حال آماده شدن برای حمله بزرگی بود.

فاک! طرح واقعا اجتناب ناپذیره!

آهههههه... اوکی، اوکی بزن بریم!

بای فانلو دیگر درنگ نکرد. او بینگ ژویی را بالا گرفت و یک مانع یخی را ایجاد کرد. دیو به او نزدیکتر بود و به نظر می رسید که با دیدن حرکاتش مردد بود و مکث کرد.

حالا فرصتش بود، شمشیر را مانند باد به دست گرفت و از میان ابرها اوج گرفت. او در یک لحظه به جلوی دیو رسید و توسط یک سپر در یک دست و بینگ‌ژویی در دست دیگر محافظت شد.

با شمشیر، شکافی از انرژی معنوی میان مه تیره غلیظ، ظاهر شد و یک چهره یخ مانند سفید در پشتش نمایان شد. در لحظه‌ای بعد، دستی از مه سیاه دراز شد و مچ دستش را گرفت و او را از هر حرکتی منع کرد.

بای فانلو مبهوت شد و وقتی سرش را بلند کرد تمام بدنش یخ زد.

اون چشما . . .

مردمک های زرشکی به او خیره شدند و با نگاهی که مانند روحی از جهنم بود او را با نگاه خیره ای سوراخ کردند.

بای فانلو نفس تندی کشید و به طور غریزی بینگژویی را عقب کشید. شمشیر قبل از اینکه به سمت دیو غرش کند، دوباره به طناب سبز آبی در دست راستش تبدیل شد.

مچ بای فانلو آزاد شد و دیو در مه تاریک پراکنده شد و از محدود شدن توسط بینگ ژویی فرار کرد. در همان زمان، یک شی کوچک کریستالی سیاه رنگ از مه به بیرون پرید و بای فانلو با عجله طفره رفت. همانطور که آستینش را می گرفت، دید که نوعی سلاح پنهان است، مانند یک دارت ستاره‌ای کوچک.

بدون اینکه منتظر بماند تا در موردش فکر کند، کریستال های سیاه بیشماری از مه تاریک مستقیماً به سمت بای فانلو شروع به شلیک کرده بودند!

اوکی گاد! مگه قرار نبود متوقف شه؟ این بازیگری یکم زیاده روی نیست؟ مگه مجبورم صدمه ببینم؟

او با تکیه بر حرکات بای فانلو اصلی، از سپر و شمشیرش برای مقابله با حملات استفاده کرد. او نه می توانست به دیو نزدیک شود و نه می توانست بیشتر از

این عقب نشینی کند. در دلش مضطرب بود. او می خواست شکایت کند که چگونه این همه سلاح پنهان وجود دارد. اما سپس دو دارت از سپر دفاعیش عبور کردند و مستقیم به سمت صورتش حرکت کردند.

بای فانلو به عقب خم شد و آنها را تماشا کرد که مژه هایش را می برند و پشت سرش به جلو ادامه می دهند.

بای فانلو که تعادلش را از دست داده بود، تقریباً از آسمان سقوط کرد. اما به لطف بدن منعطفش، توانست بر روی شمشیر پرنده اش بچرخد و فرود آید. او با استفاده از فرصت، مچ دستش را تکان داد و دو سلاح مخفی را از مسیر خارج کرد و با سرعتی تندتر و رعداسا به سمت او رفت.

«اوه...»

بای فانلو با شنیدن صدای غرغر، تقریباً فراموش کرده بود که اطرافیانش هنوز هم در نزدیکی هستند.

وقتی شنید که کسی در جنگ متقابل گرفتار شده است، دیو متوقف شد، احتمالاً کنجکاو بود که کدام فرد بدشانسی است.

بای فانلو صدا را دنبال کرد و به پایین نگاه کرد.

جوان آبی پوشی که قائم نشسته بود، اندکی لرزید و به آرامی افتاد و نگاهی پر اکراه به سمتشان انداخت.

بدن بای فانلو که از آدرنالین و هیجان داغ شده بود، ناگهان احساس کرد که لرزی نافذ در وجودش جاری شد... و قلبش به هم ریخت.

«دیو جسور، تو جرأت داری به شاگرد من صدمه بزنی!» صدای لینگ چینگزی سرد بود.

«...» بای فنلو وانمود کرد که پاهایش لیز خوردند و از شمشیرش افتاد و با موفقیت از دیو دور شد.

برای دیگران به نظر می رسید که او از خستگی به زمین افتاده و بیهوش شده است.

احساس بی وزنی باعث شد بای فنلو هوشیاری خود را دوباره به دست آورد و به این فکر کرد که چگونه می تواند سبک فرود بیاید. ناگهان احساس کرد که بازویش توسط شخصی کشیده می شود و معلوم شد که وانگ چونگیو برای کمک به او آمده است.

اما قبل از تمام شدن، بدنش به شدت لرزید و هر دو به نوعی با هم از شمشیر وانگ چونگیو افتادند.

این بار واقعی بود لعنتی!

و این بار فرصتی وجود نداشت. با دیدن زمین که هر لحظه به آنها نزدیکتر می شد، ناگهان نور آبی از زیرشان چشمک زد. بینگ‌ژویی آویزان شد و به آرامی آنها را بالا نگه داشت. لینگ چینگزی بود!

آرایه لینگ چوان قطع شد و لینگ چینگزی دیگر مجبور نبود با حفاظت از یون ژان حواسش پرت شود. دو انگشتش را به سینه‌اش فشار داد و فریاد زد: بشکن!

ردای آبی و موهای نقره ایش در باد می رقصیدند، نوسانات عظیمی از انرژی معنوی شروع به پیچیدن دور او کرد. در لحظه‌ای بعد، قدرتش به عنوان نقطه مرکزی ظاهر شد و مانند هزاران موج در همه جهات فرو ریخت.

بای فانلو می خواست ببیند چه اتفاقی افتاده است، اما وانگ چونگیو سرش را به عقب هل داد. او فقط می توانست تاثیر انرژی قدرتمند را حس کند و صدای زنگ در گوشش بشنود.

بعد از مدت ها بالاخره متوقف شد.

وقتی دوباره سرش را بالا برد، همه چیز در اطرافش به طرز غیرعادی ساکت شد.

بای فانلو نشست، اما وانگ چونگیو سریعتر از او بود و به محض بلند شدن، بلافاصله با شمشیرش به سمت سکوی گرد پرواز کرد. بای فنلو به دنبالش رفت.

لینگ چینگزی با چشمان بسته به صورت چهار زانو نشسته بود و نفسش را تنظیم می کرد.

بای فانلو تنها در آن زمان چیزی به یاد آورد و به اطراف نگاه کرد و فقط شاگردان را دید که ایستاده، نشسته یا دراز کشیده بودند.

اون یارو دیوه کجا رفت؟

ووهای این جاودانه محترم فوق العاده بود....

بای فانلو مخفیانه روی زبانش کلیک کرد، واقعاً نباید می آمد تا به سرگرمی بپیوندد.

وانگ چونگیو دستانش را به نشانه احترام فشرد: «شیزون، شیطان تو چنین زمانی وارد قله شد. این شاگرد مشکوکه که ممکنه جاسوسی وجود داشته باشه.»

لینگ چینگزی هنوز چشمانش را بسته بود، «من آرایه پاکسازی رو فعال کردم، هر شیاطین پنهانی شکل واقعیشون و طی نیم روز آشکار می‌کنن. شما افراد و برای تحقیق ببرید. جاسوس شیطان و پیدا کنید و اونا رو با بینگ‌ژویی بکشید.»

«بله شیزون!» وانگ چونگیو دستورات را دنبال کرد و رفت تا شاگردان را جمع کند.

بای فانلو مانده بود و سعی می کرد به این فکر کند که چه بگوید.

او می دانست که آرایه تصفیه هیچ تأثیری بر بای فانلو اصلی ندارد، بنابراین از افشا شدن نمی ترسید.

دیو همین الان، با مردمک های زرشکی و پوست سفید یخ زده با ظاهر یک شخصیت مهم سازگار بود: رئیس اصلی، رهبر بزرگ قلمرو شیطان.

اما در حال حاضر طرح فقط در میانه راه بود و او تا مدت ها بعد نباید روی صحنه می آمد. بای فانلو واقعا مطمئن نبود.

«موئر.» لینگ چینگزی چشمانش را باز کرد.

بای فانلو به هوش آمد و سرش را خم کرد و گفت: «شیزون».

«یون ژان مورد حمله انرژی شیطانی قرار گرفته و جراحات داخلی داره. باید اون و برای غسل به چشمه روحانی ببری و از چشمه روحانی برای التیام جراحاتش استفاده کنی.»

«...»

چشمه معنوی؟ غسل و حموم؟

پلک راست بای فانلو به شدت تکان خورد.

مای انیمه

TL&Edit : AhXia
MyAnimes.ir